

قصه های شاهنامه

مؤلف:

مصطفی رضائیان دهقی

www.ketab.ir

رضائیان دهقی، مصطفی، ۱۳۵۶، اقتباس‌کننده	سرشناسه
قصه‌های شاهنامه/مؤلف مصطفی رضائیان دهقی.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: آرمان گرایان، ۱۴۰۳.	مشخصات نشر
۱۶۸ ص.؛ مصور، ۱۴/۵×۲۱/۵ م.م.	مشخصات ظاهری
۲۲۰۰۰۰ ریال ۸-۲-۹۱۸۹۵-۶۲۲-۹۷۸.	شابک
فیفا	وضعیت فهرست نویسی
داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۵	موضوع
st century ۲۱ Young adult fiction, Persian --	
فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه -- اقتباس‌ها -- ادبیات کودکان و نوجوانان	موضوع
Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh -- Adaptations-- Juvenile literature	موضوع
داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۵	موضوع
st century ۲۱ Short stories, Persian --	
۸۳۴۵ PIR	رده بندی کنگره
ج[۸/۳۴۸] ۶۲/۳	رده بندی دیویی
۹۷۰۶۹۰۸	شماره کتابشناسی ملی
فیفا	اطلاعات رکورد کتابشناسی

تهران. میدان انقلاب. جنب بانک تجارت ساختمان افق پلاک ۱۳۶۰ واحد ۱۵

عنوان: قصه های شاهنامه

مؤلف: مصطفی رضائیان دهقی

موسسه فرهنگی انتشاراتی آرمان گرایان - www.zolalesabz.ir

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: مجد

قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

شابک: ۸-۲-۹۱۸۹۵-۶۲۲-۹۷۸

فهرست مندرجات

۶	سخنی چند با خواننده
۱۱	نخستین پادشاهان
۱۳	داستان ضحاک
۱۴	داستان فریب خوردن ضحاک از ابرج
۱۸	لشکرکشی ضحاک به ایران
۲۰	خواب دیدن ضحاک
۲۲	به دنیا آمدن فریدون
۲۸	دادخواهی کاوه آهنگر
۳۲	لشکرکشی فریدون
۳۷	داستان ابرج
۳۸	بخشش فریدون
۳۹	دسیسه چینی سلم و تور
۴۲	آمدن ابرج به نزد برادرانش
۴۴	کشته شدن ابرج به دست تور
۴۶	به دنیا آمدن منوچهر
۴۷	پوزش خواهی سلم و تور از پدر
۴۹	لشکرکشی منوچهر
۵۰	آغاز نبرد
۵۱	شیخون زدن تور
۵۳	گشودن آلمان در

۵۵	کشته شدن سلب به دست منوچهر
۵۹	داستان زال
۶۰	به دنیا آمدن زال
۶۳	بازگشت زال به میان آدمیان
۶۶	زندگی نوین زال
۶۹	دیدار زال و رودابه
۷۴	آگاه شدن سام از خواسته زال
۷۷	آگاه شدن مهراب از خواسته زال
۸۰	آگاه شدن شاه از خواسته زال
۸۲	آگاه شدن زال و مهراب از لشکرکشی سام به کابل
۸۵	رفتن سیندخت به نزد سام
۸۹	بازگشت زال به نزد پدر
۹۰	پیوند زال و رودابه
۹۱	به دنیا آمدن رستم
۹۵	نخستین لشکرکشی افراسیاب به ایران (داستان اغریث)
۹۶	بیدادگری نوذر
۹۸	آشتی مردم با نوذر
۱۰۰	آگاهی یافتن پشنگ از ناپسامایی کار ایرانیان
۱۰۳	لشکرکشی افراسیاب به ایران
۱۰۶	رزم بارمان و قباد
۱۱۱	شکست ایرانیان و پناهنده شدن آنان به در
۱۱۴	گرفتار شدن نوذر
۱۱۵	رزم قارن و ویسه
۱۱۶	رزم زال با شماساس و خزروان
۱۱۹	کشته شدن نوذر به دست افراسیاب
۱۲۰	آزاد شدن پهلوانان گرفتار به دست اغریث
۱۲۳	کشته شدن اغریث به دست افراسیاب
۱۲۵	سرانجام
۱۲۷	هفت خوان رستم
۱۲۹	پیشگفتار
۱۳۰	لشکرکشی کیکاووس به مازندران
۱۳۷	شکست ایرانیان

آگاهی یافتن زال از شکست ایرانیان	۱۳۹
خوان نخست	۱۴۱
خوان دوم	۱۴۳
خوان سوم	۱۴۶
خوان چهارم	۱۴۹
خوان پنجم	۱۵۱
خوان ششم	۱۵۳
خوان هفتم	۱۵۵
شکست شاه مازندران و بازگشت ایرانیان	۱۵۷
فهرست نامها	۱۵۹

www.ketab.ir

سخنی چند با خواننده

شاهنامه اثر جاودانی حماسه سرای بزرگ ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی است. فردوسی در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ هـ. ق در روستایی از روستاهای توس به نام «باز» به دنیا آمد و در همانجا به سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هـ. ق چشم از جهان فرو بست. از زندگی او آگاهی چندانی به دست نیامده است حتی تاریخ تولد و مرگ و آغاز و انجام کار شاهنامه بدرستی روشن نیست. با اینهمه می دانیم که او پیش از سرودن اثر بزرگ و جاویدان خود زندگی نسبتاً مرفه و آسوده ای داشته و در زادگاه خود - باز - صاحب باغها و املاک قابل ملاحظه ای بوده است. از تعداد فرزندان او آگاه نیستیم اما به گواهی اشعاری از شاهنامه وی دست کم پسری داشته که در زمان حیات پدر زندگی را بدرود گفته و او را به غم و اندوهی تسلی ناپذیر دچار ساخته است. درباره چگونگی آغاز و انجام کار شاهنامه آگاهی اندکی در دست است اما این اندازه می دانیم که در حدود سال ۳۷۰ هـ. ق به سن چهل یا چهل و یک سالگی به تشویق یکی از دوستان خود بر آن شده تا کار ناتمام «دقیقی» شاعر معروف دوره سامانیان را به پایان رساند و داستانهای کهن پارسی را به نظم درآورد. باز از پاره ای ابیات شاهنامه پیداست که شاعر بزرگ در این راه بتدریج دارایی خود را از دست داده و به تنگدستی گرفتار آمده است. و نیز پیداست که وی پس از سی سال رنج فراوان و تحمل فقر و سختی و گرسنگی سرانجام اثر بزرگ خود را در سال ۴۰۰ هـ. ق به پایان رسانیده و آنگاه در سالهای آخر عمر، این شاهکار بیمانند را به دربار محمود غزنوی برده است.

در مورد فردوسی افسانه ها بسیار است. می گویند که او دختری داشته و امیدوار بوده تا از

پاداش سلطان محمود جهيزه او را فراهم سازد، می‌گویند محمود عهدشکنی کرده و به جای پرداخت یک سکه زر در برابر هریک بیت شعر، سکه‌ای نقره پرداخته است. آنگاه چندی بعد از کار خویش پشیمان شده و سکه‌های طلا را هنگامی برای شاعر فرستاده است که همزمان با ورود کاروانیان حامل این پاداش گرانها به شهر، جنازه فردوسی را از دروازه دیگر شهر به بیرون می‌برده‌اند...

این افسانه‌ها تا مدتها مورد پذیرش همگان بوده اما تحقیقات اخیر روشن کرده است که درباره انگیزه به نظم کشیدن شاهنامه از سوی فردوسی چنین تصویری خطاست. همچنانکه برداشتهایی که پاره‌ای درباره محتوای این اثر بزرگ داشته و دارند بنیاد درستی ندارد. حقیقت آن است که فردوسی بدون هیچ چشمداشتی از زر و زور و زرانی زمان خود به سرودن شاهکار بزرگ خویش آغاز کرده است. زیرا نه تنها در سال ۳۷۰ هـ. ق (سال آغاز سرودن شاهنامه) هنوز سلطان محمود به پادشاهی نرسیده بود بلکه در آن زمان شاعر بزرگ ما از مال و خواسته کافی نیز برای گذران زندگی برخوردار بوده و نیازی به پاداش سلطان نداشته است. در آن روزگاران ماندگاری و پایانی هر اثر به حمایت پادشاهان و امرا نیاز داشته و فردوسی نیز از این روشکار خود را به دربار سلطان محمود برده است تا هم در کتابخانه شاهی از گزند حوادث در امان بماند و هم رونویسی و نشر آن با اتکا به امکانات دربار با سهولت بیشتر و به میزان گسترده‌تری انجام پذیرد. اما محمود غزنوی از خواندن آن برآشفته و چنین شاهنامه‌ای پسند وی نیامده است زیرا پهلوانیهای رستم آتش رشک او را برمی‌انگیخته و نیز خودپسندی وی حماسه‌ای را که در برابر شکوه و پاکی آن، حقارت و پستی جنگها و ویرانگریهای خودش نمایانتر می‌شده، تاب نمی‌آورده است. به همین دلیل از آن پس شاعران درباری کوشیدند تا با کوچک و خوار جلوه دادن شاهنامه به گونه‌ای محمود را دلداری دهند. و شاعری چون «فرخی سیستانی» می‌سراید:

فسانه کهن و کارنامه بدروغ به کار ناید رو در دروغ رنج مبر
اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد حدیث شاه جهان پیش گیر و زان مگذر

به این معنی که شاهنامه سراپا افسانه است و دروغ و حدیث دلپذیری نیست. تنها حدیث خوش و دلپذیر داستان کشورگشاییها و زورگوییهای محمود است.

در مورد محتوای شاهنامه چنین پنداشته می‌شود که سراسر مدح شاهان است و اثبات برتری نژادی ایرانیان، می‌گویند نیم بیت «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه» از فردوسی است و می‌گویند شاعر بزرگ توس هنر را نزد ایرانیان دانسته است و بس.

اما حقیقت چیز دیگری است. در سرتاسر شاهنامه «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه»

وجود ندارد و «هنرنزد ایرانیان است و بس» نیز با دستکاری در یک نیم بیت از داستان بهرام گور به این شکل درآمده است. در این داستان هنگامی که بهرام با خاقان چین گفتگو می‌کند به خود می‌بالد که قزو شوکت خویش را از ایرانیان دارد و نیز هنرش را از آنان فرا گرفته است. او در واقع می‌گوید: «هنرنیز ز ایرانیان است و بس». اما «نیز» را به «نزد» تبدیل کرده‌اند تا چهره فردوسی را دگرگون جلوه دهند.

پس به این ترتیب براستی پیام و محتوای اصلی شاهنامه — شاهنامه‌ای که خشم سلطان محمود را برانگیخته است — چیست؟

بی گمان شاهنامه تنها روایت خشک و خالی چند افسانه باستانی نیست و هنر فردوسی نیز تنها در به نظم کشیدن این داستانها که به گونه نثر هم وجود داشته‌اند نیست. او هر داستان را و هر شخصیت را از دیدگاه خود بررسی کرده و به آنها مفهوم ویژه‌ای بخشیده است. هر کدام از آنها گوشه‌ای از حکمت و جهان بینی او را آشکار می‌کنند و این جهان بینی همان ستایش از خردمندی، دادگری، جوانمردی، صلح و برادری میان انسانهاست. در این شاهکار بزرگ همه جا پادشاهان خودبین و خودرأی و جنگ طلب سرزنش می‌شوند و پهلوانان جوانمرد و نیک سرشت و صلحجو، و وزیران خردمند برتر از پادشاهان قرار می‌گیرند. قهرمانان شاهنامه نه یکاوس و جمشید و کیقباد، بلکه رستم و زال و سهراب و گیو و بیژن و اسفندیار و سیاوشند؛ و از اینرو چهره‌های محبوب شاهنامه پهلوانان، و وزیران خردمند و شاهزادگان هستند که هرگز به شاهی نمی‌رسند (چون سیاوش و اسفندیار) و پادشاهانی هستند که از تخت و تاج چشم می‌پوشند (چون کیخسرو و ایرج). فردوسی همواره ستایشگر داد و خرد و صلح است. جنگ در نظر او هیچگاه دشمنی با بیگانه نیست و تنها جنگهایی را داد گرانه می‌داند که در پاسخ به هجوم بیگانگان و یا به تلافی پیداد گریهای آنان در حق ایرانیان باشد. او پیدادگری را چنان زشت می‌داند که معتقد است در زمان شاه پیدادگر طبیعت نیز دگرگون می‌شود: شیر در پستانها می‌خشد، مشک بوی خوش نمی‌دهد، و دلها چون سنگ می‌شود. همچنین او خرد را برترین موهبتی می‌داند که ایزد به انسان داده است. پهلوانان وی از خرد بهره فراوان دارند و تنها نیرومند و جوانمرد نیستند چنانکه پهلوان سبکسر و کم خردی چون توس در نزد وی محبوبیت چندانی ندارد.

این برداشت‌های نواز شاهنامه و از اندیشه فردوسی نتیجه تلاشها و کوششهای استادان بزرگ تاریخ و ادبیات معاصر است. آنان مشعلی افروخته‌اند که در پرتو آن بهتر می‌توان به شاهنامه نگریست. این مجموعه نیز کوشیده است تا با بهره‌گیری از روشنایی این مشعل

چهره واقعی شاهنامه را نمایان کند و پیامهای اخلاقی - اجتماعی این اثر بزرگ را تا آنجا که می تواند انتقال دهد. اگر سخنی از شاهان به میان می آید به معنای پذیرش آنان نیست، بلکه انگیزه این امر درباره ای موارد، نمایاندن سیمای ناپسند آنها و درباره ای دیگر تلاش در جهت وفادار ماندن به متن اصلی شاهنامه بوده است. با امید که این مجموعه یا همه نقایصی که بی گمان در بر خواهد داشت گام دیگری باشد در جهت ارائه مفاهیم انسانی و بشر دوستانه ای که شاعر بزرگ توس فرنها پیش در اثر فراموش نشدنی خود گنجانده است. اثری که با داستانهای دلکش و گیرای خود روح جماسی ملت ایران را همواره بیدار نگاه داشته و خواهد داشت.

پس بیایید با هم شاهنامه را بخوانیم ...

www.ketab.ir

نخستین پادشاهان^(۵)

نخستین پادشاه کیومرث بود. او جامه ای از پوست پلنگ به تن می کرد و بر کوه جایگاه ساخته بود و سی سال پادشاهی کرد. در زمان کیومرث، اهریمن بداندیش برای دست یافتن به تاج و تخت او، پسر خود را که دیوی پلید و بد سرشت بود با سپاهی به جنگ با وی فرستاد. سیامک دلاور فرزند پادشاه با دیو برآویخت اما از پای درآمد و کشته شد. کیومرث از این رویداد دردمند اندوهگین گشت. چندی بر شوگ فرزند نشست و آنگاه بر آن شد تا هوشنگ، فرزند سیامک را به کین خواهی به نبرد با دیوان و اهریمنان فرستد. هوشنگ با سپاهی از دد و دام و مرغ و پری به این کار کمر بست. دیوان پلید در این نبرد شکست سختی خوردند و هوشنگ جنگاور به دیوی که کشته پدرش بود دست یافت و او را به هلاکت رسانید.

چون کیومرث از جهان رفت هوشنگ به جای او بر تخت نشست. روزی از روزها که او به همراه چند تن از کوهی گذرمی کرد ناگاه چشمش به ماری سیاه و دراز هراس انگیز افتاد. شاه جوان سنگی به چنگ گرفت و آن را به سوی مار اژدهافش پرتاب کرد؛ اما مار گریخت و از برخورد پاره سنگ با سنگی دیگر فروغی پدیدار شد که همگان را به شگفتی واداشت. از آن پس هوشنگ دانست که چگونه آتش بیفروزد و آن را به دیگران نیز آموخت؛ و آن روز فرخنده ای را که بر آتش دست یافته بود جشن گرفت و آن جشن را «سده» نامید. پس به باری آتش، آهن را از سنگ جدا ساخت و آهنگری پیشه کرد. آره و تیشه و ابزار کار ساخت

و مردمان را نیز با این پیشه آشنا ساخت. آنگاه آبیاری و کشاورزی و اهلی کردن گاو و خرو گوسپند را به مردمان آموخت و نیز آموخت که چگونه از پوست روباه و سنجاب و سمور جامه بسازند و برتن کنند.

پس هوشنگ نیز از جهان رفت و تهمورث فرزند وی پادشاه شد. او به مردمان پشم رشتن آموخت و از میان پرندگان بازو شاهین را دست آموز کرد تا در شکار یار آدمیان باشند. و نیز مرغ و خروس را اهلی کرد تا مردمان از آنها بهره ببرند. چون این کارها ساخته شد، اهریمن را با افسون به بند کشید و او را گرفتار ساخت. اما دیوان، سپاهی گردآورده و بر او تاختند تا اهریمن را رهایی بخشند. تهمورث با آنان به نبرد برخاست و بسیاریشان را کشت و بسیاریشان را دربند آورد. دیوان گرفتار برای جانسان زینهار^(۵) خواستند و پیمان بستند که به آدمیان هنری نویاموزند. آنگاه چون تهمورث از خونشان درگذشت، نوشتن را به او آموختند تا او نیز آن را به آدمیان بیاموزد.

چون تهمورث از جهان رفت، فرزند او جمشید تاج بر سر نهاد. او با آهن تیغ و خود وزره و نیزه و دیگر ابزار نبرد، و از کتان و ابریشم جامه های نرم و خوش نگار ساخت. دیوان را فرمان داد تا خانه ها بسازند و گرمابه ها بنا کنند. به مشک و کافور و عود و عنبر دست یافت تا آدمیان از بوی خوش آنها بهره مند شوند و به راز درمان دردها پی برد و پزشکی به مردمان آموخت، تا کس از بیماری ملاق نشود. او تختی با شکوه ساخته، بر آن نشست و در نخستین روز فروردین ماه دیوان را واداشت تا آن را از زمین برگرفته به آسمان برند. پس آن روز را جشن گرفتند و نام آن جشن را «نوروز» نهادند. آنگاه چون سیصد سال از پادشاهی جمشید گذشت او خودپسند و خودرأی شد. به یزدان ناسپاسی کرد و سراز فرمان او پیچید. و چندان مغرور گشت که خود را پدید آورنده همه خوبیهای جهان دانست...